دیوان‌های موجود حافظ

ایرج فرازمند

در یکی از تعطیلات تابستانی مدارس که به شمال رفته بودیم روزی صبح زود به طرف دریا می‌رفتم دیدم شلوغ شده وسربازان با توپ و تفنگ در حرکتند، علت را پرسیدم گفتند روس ها به ایران حمله کرده‌اند ـ سوم شهریور ۱۳۲۰ بود. عصر همان روز منزل رئیس پست و تلگراف با حضور اغلب رؤسای ادارات دیگر و خانواده‌هایشان ، که همه از دوستان فامیل بودند ، بحث بااضطراب و با هیجان این بود که آیابه تهران باید گریخت یا به یکی از دهکده‌های اطراف پناهنده شد.

در آن حالت مصیبت زده کسی پیشنهاد قاطعی نمی‌توانست بدهد، ناچار با دعا و صلوة کلام‌الله را باز کردند و چند آیات شریفه خواندند وسپس فال حافظ گرفتند و در آن حال سرگردانی و بی‌چارگی از خواجه شیراز راهنمایی خواستند.

دو سال پیش از این واقعه روزی بعد از پایان درس دبستان برای بازی به منزل یکی از دوستان رفته بودم که دیدم اهل خانه غمگین و متحیرند ـ علّتش پیشنهاد دکتر برای عمل جراحی گوش برادر دوستم بود ولی اولیایش در تصمیم امر مردّد بودند . باز بعد از تلاوت قرآن مجید ، برای گشایش کار به فال حافظ متوسل شدند.

درچنین مواقع حسّاس برای کسی که با فال حافظ اِدای مسئلتش را انتظار دارد این مسئله مطرح نیست که غزل مبین پاسخش غزل اصیل خواجه است یا تقلید آن بوسیله یکی از شاگردان و پیروان سبک خواجه ، یا اینکه توالی ابیات غزل صحیح است یا نه ، یا بعضی کلمات آن تحریف شده یا نشده . سائل پاسخ سؤالاتش را از تفأل می‌جوید و معتقد به کارگشایی لسان

الغیب است و اغلب، این گشایش را با نوعی تلقین به خود به دست می‌آورد.

اما تنها در مصیبت و تردید نیست که به فال حافظ متوسل می‌شویم بلکه در مواقع شادی هم مثل عروسی یا خرید خانه، اغلب تأیید تصمیم خود را به نحوی از فرموده خواجه طلب می‌کنیم.

استمداد از دیوان حافظ در مواقع بلاتکلیفی قبول عام یافته و سنّت شده و نه تنها هیچ ایرادی بر این امر نیست بلکه جای شکرش باقی است که ما چنین ملجاء و پناهی داریم که در موارد بی‌تکلیفی و تردید به دادمان می‌رسد. بی‌دلیل نیست که می‌گویند در خانه ایرانی اگر دو کتاب باشد اولی قرآن است و دیگری دیوان حافظ. امّا محبوبیت عمومی دیوان منحصر به تفأل نیست بلکه عُشق به هنر شعر که در قاطبه ما ایرانیان وجود دارد دلیل دیگر آن است.

البته، اگر غزلیاتی عامه فهم و عامه پسند در دیوان حافظ نبود قطعاً محبوبیت فعلی را بین عموم مردم پیدا نمی‌کرد زیرا اگر دیوان فقط شامل سروده‌های با معانی عمیق و مملو از هنر ممتاز یک شاعر نابغه بود، فقط برگزیدگان هنر فهم و دانشمند می‌توانستند مضمون و هنر آن را درک کنند و بدیهی است چنین نخبگانی اگر نادر نباشند وافر هم نیستند.

امّا از آنجاکه دیوان خواجه محبوب خاّص و عام است پس هم شامل غزلیاتی است که خاطر اهل دانش و فضل را خشنود می‌کند و هم حاوی غزل‌های عوام فهم و عوام پسند است و همچنین دارای غزلیات مورد پسند مردم بین این دو قطب می‌باشد.

لاجرم دیوان حافظ کم و بیش به همین صورت فعلی که بوده و هست و محبوبیت عمومی یافته باقی خواهد ماند و به بقای این مجموعه غزلیات که از دیر زمان به «لسان‌الغیب» اشتهار یافته هیچ عیب و ایرادی، از نظر رفع حاجت روانی مردم، نیست که نیست.

***

در سده فعلی بعضی از حافظ دوستان تحصیل کرده دیوان خواجه را به اهتمام خود تصحیح نموده و با توضیحات و تعبیراتی ویراستاری نموده‌اند ولی همه اینهاکم و بیش با هم مشابهند.

ای بسا یکی از دلایل این شباهت مربوط به قاطعیت قرآن است بدین معنی که چون یک نقطه از یک حرف و یک کلمه از آیات قرآن را نمی‌توان تغییر داد، زیرا کلام‌الله است و لایتغیّرو قاطع، گویا این صفات رفته رفته و ناخودآگاه به «لسان الغیب» هم که وقار و اعتبار غیب‌گویی پیدا کرده و اغلب در کنار کلام‌الله نگاهداری می‌شود و به علاوه سراینده آن هم حافظ قرآن بوده، سرایت نموده وبنابر این تمام غزلیاتی که کلمه «حافظ» در آن ذکر شده وسالیانی بعد از فوت خواجه جمع آوری و به عنوان دیوان حافظ ارائه گردیده هنوز هم به همان شکل اولیه خود قاطع و تغییر ناپذیر باقی مانده است ـ جز آنکه بعد از تدوین هم گاهی غزل‌هایی بدان اضافه شده و دیوان را قطورتر کرده است.

گویا همین صفت تغییر ناپذیری و قطعیت دیوان باعث شده که آنچه تاکنون حافظ شناسان مابعد از پژوهش خود ارائه داده‌اند، در تحلیل نهایی فقط برابری تعدادی نسخ قدیمی با یکدیگر

است و گاهی هم تذکر اختلاف برخی کلمات و تفاوت توالی ابیات در غزل‌های مشابه در آن نسخ.

مثلاً نویسنده توانا و شاعر خوش قریحه، شادروان دکتر خانلری، ۱۴ نسخه قدیمی را با یکدیگر مقایسه کرده و در گزارش تحقیقات خود نتایجی گرفته شبیه نتیجه ذیل:

«در غزل ۲۲۴ در سطر ۷ ـ در نسخه ح ـ نوشته شده: به رهروی نرسید ـ ولی در نسخه ط نوشته شده: به منزلی نرسید.»

یا درباره همین غزل شرح داده که توالی ابیات آن در نسخه «د» ۱۰ و ۱۲ ـ ولی در نسخه «ز» ۱۰و۹و۱۲ می‌باشد و از این قبیل ملاحظات.

همچنین در جلد دوم تحقیقاتش در قسمت «تعبیرات» درباره «حیرت» که در غزل ذیل آمده است:

عشق تو نهال حیرت آمد — وصل تو کمال حیرت آمد
بس غرقه حال وصل کاخر — هم با سرحال حیرت آمد
نه وصل بماندو نه واصل — آنجا که خیال حیرت آمد
یک دل بنما که در ره او — برچهره‌نه خال حیرت آمد
از هر طرفی که گوش کردم — آواز سؤال حیرت آمد

سرتاقدم وجود حافظ
در عشق نهال حیرت آمد

چنین تذکر داده: «معنی این غزل را (شماره ۱۶۸) درست نفهمیدم امّا چون در ۹ نسخه اساس کار ثبت شده است آنرا در متن آوردم.» در نسخه به اهتمام قزوینی شماره این غزل ۱۷۲ است.

دلیل اینکه استاد زنده یاد ما معنی غزل را نفهمیده خیلی روشن و این است که غزل کاملاً بی‌معنی وسخیف است و نسبت به دادن آن به غزلسرای ما اهانت به حافظ و نفی هنرمندی اوست. به علاوه این امر گویای این حقیقت مهم است که در همان نسخ قدیمی هم که اساس کار خانلری و قزوینی و استادان دیگر قرار گرفته، غزل بی‌معنی و ابلهانه که منسوب به حافظ است نه تنها کمیاب نیست بلکه با دقت و تأمل آشکار می‌شود که سروده شاعران درجه ۲ و درجه ۳ و بی‌ذوقان نادان هم در نسخ زیاد است و غزل ابلهانه و جاهلانه «حیرت» استثنای یکه وتنها نمی‌باشد.

سعی زیادی که مرحوم خانلری و سایرین برای توجیه معنی و مضمون لغات و جملات بعضی سروده‌های دیوان نموده‌اند تلاشی بیهوده و بی‌نتیجه بوده زیرا اساس این سروده‌ها بی‌معنی و سخیف است و قطعاً اثر طبع حافظ نیست.

البته، خانلری و قزوینی داعی اظهار نظری از خود نیستند وپژوهش خود را فقط محدود به

قیاس چند نسخه قدیمی می‌دانند امّا اگر کسی واقعاً معتقد به منسوب بودن غزل « حیرت » و سروده‌های شبیه آن به حافظ باشد علاوه بر تحقیر خواجه ، عدم توانایی خود را در تمیز هنر یک نابغه شعر از بی‌هنری یک مدعی جاهل نشان داده است .

بله ، نتایج این نوع پژوهش درباره آثار حافظ ، از نقطه نظر تولید کار وکسب برای کاغذ فروش و خوش‌نویس و تذهیب کار و صحّاف و کتابفروش و بعد هم برای ناقدان و مفسّران شعر وادب قابل تشویق است ـ ولی از نظر پژوهش جدی دست بالا فقط قدم اول تحقیق است و بس (Literature Survey).

روی هم رفته نقد و تحقیق درباره غزلیات خواجه تاکنون در حدود همین قدم اول باقی مانده واگر غایت کوشش حافظ شناسان ما همین است و مردم شعر دوست هم انتظارشان بیش از این نیست ، بحثی باقی نمی‌ماند و بحمدالله همه از هم راضی‌اند و از این بابت گویا تاکنون در وضعی بوده‌ایم شبیه وضع مؤمنین صالحکار در بهشت (رَضِیَ اللهُ عَنهُم و رضوا عَنهُ : خداوند از آنها راضی است و آنها از او ـ آیه آخر سورة البیّنة).

امّا انتشار ۵۰ غزل اصیل خواجه در لندن با عنوان « تحفهٔ حافظ» در این حال رضایتمندی عمومی وتزلزلی ایجاد کرده و انگیزه‌ای برای دقت و تعمّق ژرف‌تری درباره آثار حافظ برانگیخته است.

***

شرح حال و اعتقادات هنرمندان ما به ندرت به رشته تحریر درآمده و در این زمینه درباره خواجه حافظ هیچ اطلاعی جز حدسّیات وجود ندارد .لذا از نظر امکان تشابه وضع و حال او با احوال بعضی از پیشوایان جهانی هنر که سرگذشت زندگانیشان روشن و مدّون است ، بی‌مورد نیست که به قسمتی از احوال چند تن از اینان توجه کنیم :

۱ـ نقاش معروف فرانسوی «کورو» (Jean B.C.Corot 1796 - 1875) رفته رفته معروف شد و با گذشت زمان پرده‌هایش به قیمت بیشتری فروش می‌رفت. مردی افتاده و مهربان و دستگیر بود و از وضع و حال نقاشان فقیر زمان خبر داشت و به همین جهت تقاضای آنهایی راکه می‌شناخت و به سبک او نقاشی می‌کردند ، ولی آثارشان خریدار نداشت اجابت می‌کرد و امضای خودش را بر آن آثار می‌نهاد تا از فروش آنها نقاش تهی‌دست به نانی برسد . امروز یکی از تلاش‌های محققان آثار «کورو» تمیز دادن آثاری است که فقط امضای اصیل او بر آنها است .

۲ـ نقاش هلندی روبن (Peter Paul Rubens 1577- 1640) از جوانی شهرت جهانی یافت و پرده‌هایش باقیمت گزاف در تمام اروپا خریداران ثروتمندی داشت که شوق تصاحب هر چه بیشتر آنها را داشتند وپیشاپیش سفارش‌های متعددی می‌دادند. «روبن » از عهده اجرای آن همه سفارش برنمی‌آمد ، لذا کارگاهی به راه کرد (Workshop Of Rubens) و چند تن نقاش شهرت نیافته را در آن به عنوان شاگردانش به کار گماشت و حاصل این کارگاه را باامضای خودش به

متقاضیان می‌فروخت . در نتیجه استاد ثروتمند شد و قصر و شکارگاه و سایر لوازمات زندگی اعیانی و مجلّل را برای خود فراهم کرد و با زوجه زیبایش ایّام را در رفاه و نعمت می‌گذرانید. امّا رفته رفته بعضی خریداران متوجه شدند که تمام یا قسمتی از پرده‌های نقاشی به قلم خود استاد نیست و ناچار از آن به بعد قراردادهایی با روبن می‌بستند که به خصوص در آن قید می‌شد که اقلاً ۲۰ یا ۳۰ درصد کار ، یابیشتر ، باید به قلم خود استاد باشد و هرچه این «درصد » بالا می‌رفت به قیمت هم افزوده می‌شد.

۳ـ همشهری روبن و بزرگترین نقاش صورت نگار دنیا «رامبراند» (Rambrandt Van Rijn 1606-1669) در جوانی مشهور شده و شیوه روبن را تعقیب کرد ولی پس از چندی از سفارش‌های متمولین که ترسیم تصاویر مطابق میل خود می‌خواستند خسته شد و نظراتشان را نادیده گرفت و ذوق شخصی خود را در نگارگری دنبال نمود. در نتیجه مشتریانش به نقاشان دیگر رو کردند و رامبراند گرفتار فقر و فاقه شد و تا آخر عمرش دچار آن بود (شبیه همین سرگذشت کم و بیش ، نصیب نابغهٔ آهنگ‌ساز قرن ۱۸ «موزارت » شد:) از طرفی در حیات رامبراند ، و همچنین بعد از وفاتش ، تقلید و جعل پرده‌های به سبک او رواج یافت که تا همین روزگار خودمان ادامه دارد.

۴ـ سرگذشت نابغه دیگری به اسم «وَن گُگ »(Vincent Van Gogh 1853 - 1890) از سرگذشت هموطنش رامبراند هم بدتر بود یعنی نقاشی که هریک از آثارش امروز به قیمت ملیون‌ها دلار به فروش می‌رود، در تمام عمر خود حتی یک اثرش فروش نرفت و بالاخره روزگارش به انتحار انجامید.

هنر نقاشی در کشور هلند بین قرن ۱۶ و ۱۹ میلادی رواج فراوان و بازارگرم داشت . شعر وشاعری ، برخلاف نقاشی ، هیچ زمانی در هلند یا سایر ممالک اروپا ، بازارگرمی نداشت و در حاشیه عالم هنر بود ـ در حالیکه اساس ادب فارسی و هنر ایرانی در هزار سال گذشته شعر است.

بین شعر وشاعری در ایران از فردوسی تا جامی ، و نقاشی در هلند از قرن ۱۶ الی ۱۹ میلادی، شباهت زیاد است . هردو مشتاقان و خریداران ثروتمند داشتند و به همین دلیل بعضی از نقاشان در هلند وبرخی شاعران در ایران ثروتمند شدند . از طرفی عده‌ای از هنرمندان طراز اول، چه در ایران و چه در هلند ، تمام عمر یا قسمتی از آن را در فقر و فاقه گذراندند. در عین حال تقلید از آثار نوابغ هنر ، هم برای سوء استفاده و هم از راه استقبال و تفنّن رواج داشت و امروزه عده‌ای از متخصّصان هنر شناس دنیا مشغول تمیز آثار اصیل هنرمندانی مثل « رامبراند» از آثار مقلدان مکتب او (School Of Rembrandt) هستند.

وضع شعر و شاعری در ایران از زمان فردوسی تا جامی ، گذشته از هلند ، با وضع نقاشی در فلورانس و رُم از قرن ۱۵ الی ۱۹ میلادی بی‌شباهت نیست و همین شباهت نیز با آهنگ سازان قرن ۱۸ دربار « وین » در اطریش دیده می‌شود. در همه این احوال عواملی مشترک و مشابه موجود است یعنی : نبوغ ذاتی معدودی هنرمند ، حسادت متظاهران به هنرمندی و دسیسه و

توطئه آنها علیه هنرمندان واقعی ، احتیاج هنرمندان به رزق و روزی ، تظاهر به هنر دوستی بعضی از رجال ، حرص و طمع عده‌ای از متمولین برای تصاحب آثار هنری ، تقلب سودجویان ، فعالیت دلاّلان و از این قبیل عوامل کم وبیش در آن زمان ایران و اروپا مشابهند . مثلاً راه یافتن مجدد موزارت جوان به دربار « وین » چنان خاطر آهنگ ساز ارشد دربار را (شبیه ملک‌الشعرای دربار ایران) پریشان و متزلزل ساخت وحسادتش را برانگیخت که عزم نابود ساختن موزارت را نمود و تا امروز اعتقاد بعضی از محققان این است که همین « سالی یری » (Salieri) به موزارت زهر خورانید و باعث جوان مرگیش شد.

شاید درخشندگی نبوغ حافظ هم میان سُست نظمان درباری قرن ۸ هجری در شیراز اثر مشابهی داشته که خواجه فرموده .

حسد چه می‌بری ای‌سُست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

هم چنین نتیجه حسادت و دسیسه شاعران دربار غزنوی را درباره فردوسی شنیده‌و خوانده‌ایم.

***

به حدس مقرون به یقین حافظ از کودکی خارق‌العاده بوده (Prodigy) ونبوغ ذاتیش از نوجوانی ظاهر شده و بدون شک بعضی از قدرتمندان و ثروتمندان شیراز به این کودک اعجوبه‌با کنجکاوی آمیخته باتحسین نگاه می‌کردند واو را به بعضی از مجالس تفریح خود می‌خواندند و از حافظ عجیب این کودک خوش ذوق که اشعار گذشتگان و قرآن را از حفظ می‌خواند تعجب می‌کردند و ای بسا اولاد خود را تشویق به معاشرت و سومشق گرفتن از حافظ نوجوان می‌نمودند. حتمی است که غزل بزمگاه را با مطلع :

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام مجلس اُنس و حریف و همدم و شُرب مدام

حافظ در نوجوانی بعد از شرکت در یکی از این مجالس سروده است .

به نظر می‌رسد که وضع حافظ در آن ایّام شباهت به زمان کودکی موزارت داشت که دراثر جلوه نبوغش او رابه دربار «وین می‌بردند تا آهنگ‌های خودش و نوابغ دیگر را برای امپراطوری و درباریان بنوازد.

اگر حافظ به عرفان نگراییده بود و به مال و جاه دنیای مادّی بی‌اعتنا نشده بود ، شاید مثل بعضی از شاعران درباری ایران درگذشته یا روبن هلندی ثروتمند می‌شد . ولی خواجه هم مثل رامبراند ، از دنیای مادّی روگردانید و امکان یکی از دلایل این امر آشفتگی و دگرگونی پی در پی وضع شیراز و ناپایداری ثروت و قدرت صاحبان آن بود. و ای بسا باعث خیّام گرایی حافظ جوان هم همین عدم ثبات و زیرو رو شدن اوضاع و احوال شیراز وشیرازیان بوده باشد . امّا در حالی که خیّام فقط به حیات موقّت انسان در این جهان فانی معتقد بود و به حیات بعدی ایمان نداشت و سخن از بی‌دلیلی آفرینش می‌سرایید، حافظ از این اعتقادات گذشت و به عالم معنوی توجه کرد و به امکان ورود به آن معتقد شد و حیات بشر را در این عالم فانی فرصتی برای آماده

شدن ،برای رحلت به عالم بعدی که برای او گلشن قدس بود ، دانست و از فراق آن نالید :

طائر گلشن قدسم چو دهم شرح فراق یا دراین دامگه و حادثه چون افتادم

خیام گرایی حافظ از توجه به نمونه‌های ذیل که سروده‌های هر دو شاعر است واضح می‌شود:

خیام :این کوزه‌گر دهر چون این جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش
ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم این یک دم عمر را غنیمت شمریم
این فرصت عمر را غنیمت می‌دان کان باقی عمر را وفا پیدا نیست
یک چند در این بساط بازی کردیم رفتیم به صندوق عدم یک یک باز

حافظ :

آن که پر نقش زد این دایره مینایی کس ندانست که درگردش پرگار چه کرد
پنج روزی که دراین مرحله فرصت داری خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت که در کمینگه عمرند قاطعان طریق
جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

***

روی آوردن به عالم عرفان و بی‌علاقگی به عالم ظاهر ، نه از شهرت حافظ کاست و نه از اشتیاق مردم به اشعارش . دارا بودن غزل بکری از حافظ ، خاصه به دستخط خودش ، سندی بس قیمتی بود که موجب تفاخر و فخامت صاحبش می‌شد. لذا تقاضای غزل ، مستقیم و غیر مستقیم ، از مشتاقان با قدرت و با ثروت زمان نه تنها کم نبود بلکه بیشتر می‌شد و این فرض غریبی نیست که حافظ پس از گراییدن به عرفان و رَدِ عالم مادّی ، اجابت تقاضای غزل‌هایش را به شاگردان خود واگذار کرده باشد . به خصوص اگرمتقاضیان سروده‌هایش اهل فضل و دانش نبوده‌اند و چشم و هم چشمی و شهرت طلبی باعث تقاضایشان شده بود. .

با این فرض ، امکاناً مخلوطی از «کارگاه روبن» و دستگیری «کورو» از هنرمندان بی‌بضاعت، مکتب حافظ را در غزلسرایی (School of Hafez)در شیراز به وجود آورد و در ضمن به خواجه هم فرصت داد تا وقت خود را بیشتر صرف طی طریقت عرفان کند و به علاوه باتأمل و حوصله کافی اشعار عرفانی و از دل برخاسته و غیر سفارشی خود را بسراید ، اشعاری که تاکنون غایت و نهایت هنر غزلسرایی در جهان باقی مانده است.

غزل‌های شاهکار حافظ نتیجه کار یک روز و یک هفته و یک ماه نیست و زمان طولانی لازم است تا چنین هنر بی‌نظیری خلق شود . مثال بارز این امر اینکه ۱۲ سال تمام طول کشید تا نقاش مشهور فرانسوی « آنگر» (Jean A.D. Ingre 1780 - 1867) تصویر خانم موآته سیه (Mme. Moitessier) را به انجام رسانید زیرا این کار را از دل می‌کرد نه فقط برای مزد . به همین روال سالها می‌گذشت تا پرده یا مجسمه‌ای که لئوناردو (Leonardo da Vinci 1425 -1519) شروع

می‌کرد به پایان می‌رسید یا اصلاً نیمه کاره باقی می‌ماند. خلق وتکوین هنر ممتاز و ازدل برخاسته حال و حوصله لازم دارد و لاجرم زمان طولانی . انجام آن حکایت دیگری است غیر از انجام هنر سفارشی برای امرار معاش .

غزلهای سفارشی را شاگردان حافظ می‌سرودند که شاعران درجه ۲ و درجه ۳ بودند و اینها نه تنها از لفظ و مضمون و سبک استادشان پیروی می‌کردند والهام می‌گرفتند بلکه از شعرای دیگر هم تقلید می‌کردند و تکرار لفظ و معنی و تضمین از دیگران را عیب نمی‌دانستند . امّا ذات وسرشت نابغه‌ای در رفعت درجه حافظ اصلاً و ابداً اجازه تقلید وتضمین آوردن از اشعار دیگران را نمی‌دهد زیرا بکری و بداعت و ابتکار یک هنرمند نابغه احتیاجی به این کمک‌ها ندارد ـ و گرنه هنرمند نابغه نبود.

بله ، هنرمندان خوب در هر رشته از هنر فراوانند که نابغه نیستند . این پدیده هم منحصر به هنر تنها نیست ، امروز هزاران ریاضی دان وفیزیک‌دان و عالمان برجسته در دنیا هستند که استادان دانشگاه و محققان مؤسسات تحقیقی علمی و صنعتی می‌باشند و حاصل کار آنها پیوسته باعث کشفیات جدید و گسترش مرز دانش بشر است امّا این دانشمندان نوابغی چون گالیله و نیوتون وانشتن نیستند و چنین ادعایی هم ندارند.

از آغاز شعر سرودن به زبان فارسی تاکنون ، ما همیشه شاعران خوب و برجسته داشته‌ایم که بعضی حرفه و امرار معاششان شاعری بوده و برخی سرگرمی و تفنّن و شورشان ، امّا نابغه غزلسرای جهان فقط حافظ شیرازی است و بس . وچه فخر آمیز است که این نابغه از میان فارسی زبانان برخاست و به زبان فارسی دَری سخن سرایید زیرا به همان زیبایی و بکری می‌توانست غزل‌هایش را به زبان عربی بسراید .

در غزل‌های اصیل حافظ تقلید و تضمین از شعرای گذشته یا هم عصرش نیست که نیست .حافظ قدرت ابتکار و بداعت لطف سخنش را ، به حقّ ، بسیار برتر از شاعران دیگر می‌دانسته که تقلیدی از آنها کند یا تضمینی از آنها بیاورد. تنها موافقتی که با کسی داشته با خیّام بوده آن هم در رفانی بودن این جهان مادّی و دل نبستن به آن . از این که بگذریم اعتقاد حافظ مغایرت اساسی با خیام دارد زیرا خیام مرگ را خاتمه هستی بشر می‌داند و می‌گوید:

کاش از پی صدهزار سال از دل خاک　　چون سبزه امید بردمیدن بودی

ایضاً: هان بر سر این دوراهه آز و نیاز　　عمری نگذاری که نمی‌آیی باز

در حالی که حافظ به معاد وحیات جاوید بعدی معتقد است و هم به تفاوت محل این حیات برای ۳ گروه از بشر ، یعنی پاداش زهّاد و صلاحکاران را ، همانطور که در قرآن مجید وعده داده شده ، جنّت ومزایای آن می‌داند و جزای گناهکاران را آتش جهنم . امّا از راه عشق امکان ورود به جنّت معنوی یا گلشن قدس ـ و جاودانی در آن را، برای پارسایان عملی دانسته و می‌گوید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

از راه عشق است که حافظ به آب حیات می‌رسد:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

و از همین راه عشق است که به گلشن قدس و بارگه کبریا دست می‌یابد:

منزل حافظ کنون بارگه کبریاست دل بردلدار رفت جان بر جانانه شد

خیّام کوچکترین اشاره‌ای به این موضوع ندارد . شک نیست که حافظ لطف سخن و بداعت مضمون گفته خیّام را تقدیر و تمجید نموده امّا جلوه هنری این تقدیر و تمجید را درقالب کاملاً مستقلی اظهار داشته که غزل است نه رباعی به طوری که حتی برای نمونه هم یک رباعی اصیل حافظ وجود ندارد زیرا نوابغی چون حافظ ذاتاً مُقلّد نیستند.

دلیل اینکه در دیوان حافظ غزل‌هایی هست که در مضمون یا لفظ شبیه سخنان سنایی وانوری وعراقی ونظامی و مولوی وسعدی و خواجو و سلمان ساوجی است این است که شاگردان مکتب حافظ ـ نه خود استاد ـ از این شعرا مضمون و گفتار اقتباس کرده‌اند و چون خواجو و سلمان «هم عصر» آنها بودندو سعدی هم فاصله زمانی کوتاهی با آنها داشت ، تقلید و تأثیر و تضمین از این ۳ شاعر بیشتر در سروده‌های دیوان حافظ دیده می‌شود تا از سایرین . مثلاً سلمان در مطلع غزلی گفته :

در ازل عکس لب لعل تو در جام افتاد عاشق سوخته دل در طمع خام افتاد

در دیوان حافظ غزلی است با مطلع :

عکس روی تو چو بر آینهٔ جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد

یا مطلع غزل دیگری از سلمان این است :

عاشقان را از جمالت روز بازار امشب است لیلة القدری که می‌گویندپندار امشب است

و در دیوان خواجه مطلع غزلی چنین است :

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یارب این تأثیر دولت از کدامین کوکب است

اینها یاسروده مکتب حافظ است که قبلاً ذکر شد یا سروده شاعران دیگری محتاج معاش یا مدعی هنرمندی.

در غیر این صورت باید قبول کنیم که در غزل اول علاوه بر سُست نظمی و بی‌ذوقی ، خواجه حافظ صوفی کامل شده و تصوف را ستوده زیرا مقطع غزل این است :

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی زاین میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد

چنانکه دیده می‌شود در این بیت «بدنامی » به معنی خفت آور ومنافی شئونات آمده‌است در حالی که حافظ «بدنامی » را عیناً مترادف پارسایی و رندی و درویشی ؛ صفت ممیزه خود می‌داند و در سروده اصلیش می‌فرماید :

زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

بدیهی است تازه کار خامی ، به تقلید از خواجه غزل با مقطع « صوفیان جمله حریفند » راسروده است به قول مولوی «کدو» را ندیده است .

اگر قبول کنیم که غزل دیگر تقلیدی از سلمان با مطلع « آن شب قدری » سروده حافظ است باید این را هم قبول کنیم که دوباره حالت جنونی شبیه حالت سرودن غزل « حیرت » به خواجه دست داده و ابتکارش به ابتذال و عقلش به جهل تبدیل شده زیرا در دنباله مطلع آن غزل سخیف چنین آمده است :

تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است

و از این قبل اراجیف .

حتی از سعدی هم در غزلیات اصیل حافظ تقلید و تأثیری نیست . بدیهی است حافظ در کودکی و نوجوانی بوستان و گلستان را مثل بسیاری از سروده‌های شاعران دیگر ، و هم چنین قرآن مجید ، از حفظ می‌خوانده اما بعداً اعتقادش مغایرت اساسی با نظر سعدی پیدا کرده است .

سعدی پیرو مکتب ارسطو است و حافظ پیرو قرص و محکم افلاطون . سعدی سبک سجع عربی را پیروی نموده و حافظ سخن فارسی دری سروده :

ز شر دلکش حافظ کس شود آگاه که لطف طبع و سخن دری داند.

حافظ با سخنان ارسطویی شیخ اجل موافق نیست و آنها را ردّ می‌کند. مثلاً سعدی فرموده : دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه انگیز ـ این سخن نمونه بارز اصل رعایت صلح و سلامت در امور بشر است که نظر ارسطو است ، امّا مطابق مکتب افلاطون دروغ فی نفسه کاربدی است و باید در همه احوال از آن پرهیز کرد و به جوهر حقیقت وراستی گرایید.

حافظ با این نظر موافق است و مصلحت آمیزی سعدی را رد می‌کند و می‌گوید : کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم . سعدی اعتدال و میانه‌روی را که ارسطو تجویز کرده تأیید نموده و گفته معروف ارسطو را که « خیرالامور اوسطها » است تأکید کرده ، امّا اعتدال ومیانه روی همان راه احتیاط و سلامت و عافیت است درحالیکه حافظ از این راه اجتناب می‌کند و معتقد به تعهد و ارتکاب کامل می‌باشد (Total Commitment)و در پیروی از این راه سلامت و عافیت را می‌سوزاند و خرمن خود را آتش می‌زند و می‌گوید:

آتش آن نیست که از شعله آن خندد شمع آتش آن است که در خرمن پروانه زدند
غلام همت آن رند عافیت سوزم که در گدا صفتی کیمیاگری داند
صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیز است فرو مگذارش

اینها سخنان فردی محتاط و عافیت طلب و پیروراندرز « خیرالاموراوسطها» نیست که نیست .

اگر از شیخ اجل تقلید و تضمینی در دیوان حافظ هست گفته خود خواجه نیست بلکه سروده شاگردان و پیروان سبک اوست .

***

اگر آنچه گفته شد عین حقیقت نباشد ، دست کم در حدود واقعیت است زیرا در غیر این صورت برای وجود غزل‌های مورد پسند عوام در دیوان حافظ ـ و غزل های مورد پسندخواص و هم چنین غزل‌های مورد پسند مردم فیمابین نمی‌توان توضیح قانع کننده‌ای یافت مگر آنکه قبول کنیم خواجه گاهی یک غزلسرای نابغه و هنرمندی بی‌همتابوده وگاهی یک شاعر درجه ۲ و درجه ۳ می‌شده و بعضی اوقات هم به شکل ابلهی بی‌ذوق در می‌آمده که غزل « حیرت » و امثال آن را می‌سروده است .بدیهی است چنین فرضی محال است .

امّا غزل‌های اصیل خود خواجه هم در دیوان‌های موجود دارای تحریفات و ابیات اضافی جعلی است . در واقع هریک از دیوان‌های کنونی حافظ شبیه کاسه‌ایست پُر از دانه‌های خزف و همچنین سنگ‌های نیمه قیمتی ، امّا الماس‌های شفّاف و خوش تراش ولی غبار آلوده و چرکین هم در آن یافت می‌شود. غبار و چرک این الماس‌ها به منزله تحریف کلمات و نادرستی توالی ابیات واضافات اشعار جعلی در غزلیات اصیل خواجه است.

تحقیق و پژوهشی جدی درباره آثار حافظ باید در مرحله اول تشخیص و جداکردن این دانه‌های الماس بی‌نظیر از خزف و سنگ‌های نیمه قیمتی اطرافشان باشد و سپس زدودن چرک و غبار آنها.

امّا چه کسانی واجد شرایط این پژوهش جدی درباره آثار بزرگترین غزلسرای دنیا هستند؟

در مقدمه کتاب « تحفهٔ حافظ » روان شاد علاّمه صاحب عُلُوّ که واقعاً تاکنون بزرگترین خدمت به درک سخن اصیل حافظ را نموده و حافظ دوستان تا ابد مرهون زحماتش خواهند بود، چنین می‌گوید:

«در تقدیر و فهم تّام غزلیات حافظ نه تنها لازم است معانی کلمات و ایهام و کنایاتش صحیح درک شوند بلکه باید بر صفت اصول ذیل هم احاطه داشت : اصول ادیان توحیدی اسلام ویهود مسیحی ـ اصول طرائق زهد و تصوف و عرفان ـ اصول زبان عربی وقیاس آن با دَری ـ اصول مکتب فلسفی افلاطون و فلوطین که مطلوب حافظ بود و قیاس آن با مکتب ارسطو که منظور سعدی است ـ اصول درک و تقدیرهنر سخن و تنغیم و تلحین آن ـ اصول درک و تقدیر لطف طبع و قبول خاطر».

چنین به نظر می‌رسد که برای پژوهش جدّی در آثار نابغه غزلسرای ما، علاوه بر ۷ شرط مذکور ۳ عامل اضافی دیگر هم ضروری است که عبارتند از: مطالعه هر چه بیشتر سرگذشت زندگانی نوابغ هنر در سطح جهانی که خوشبختانه کتاب‌های فراوان و معتبر در این زمینه هست ـ آشنایی هر چه بیشتر نظری و عملی اقلاً با یک هنر ـ و بالاخره تجربه داشتن در تحقیق به شیوه علمی امروزی .